



مؤلفه‌های فرهنگ از نگاه

قرآن کریم

دکتر مهدی محمودی

عضویت علمی دانشگاه پیام نور



سرشناسه	: محمودی، مهدی، ۱۳۵۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: مولفه‌های فرهنگ از نگاه قرآن کریم/ مهدی محمودی.
مشخصات نشر	: قم: دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۱ ص.
شابک	: ۱۲۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۶۰-۲۱-۲
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۱۶۷ - ۱۷۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	: فرهنگ — جنبه‌های قرآنی
موضوع	: Culture -- Qur'anic teaching
موضوع	: دین و فرهنگ
موضوع	: Religion and culture
موضوع	: فرهنگ — جنبه‌های مذهبی — اسلام
موضوع	: Culture -- Religious aspects -- Islam
شناسه افزوده	: دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم
رده بندی کنگره	: BP ۱۰۴ / ف ۴م ۳ ۱۳۹۵
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۱۵۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۳۵۹۳۴۹
شمارگان	: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت	: ۱۲۰۰۰ ریال

کلیه حقوق این اثر متعلق به دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم است.

تقدیم بہ

ہمسرم و فرزند انم

محمد امین، محمد صدرا و محمد پارسا

امید آنکہ قرآن محور اندیشہ، اخلاق و رفتارمان باشد.

فهرست

عنوان.....	صفحه.....
فصل اول: کلیات	۱۴
بخش اول: طرح کلی.....	۴۹
مقدمه.....	۴۹
بیان و شرح مسأله.....	۵۱
اهمیت و ضرورت موضوع.....	۵۳
سابقه مطالعات مرتبط با موضوع.....	۵۶
قلمرو بحث درباره موضوع.....	۵۷
تعریف متغیرها و مفاهیم.....	۵۹
روش تحقیق و جمع‌بندی یافته‌ها.....	۶۰
بخش دوم: مبانی نظری.....	۶۱
مقدمه.....	۶۱
مفهوم‌شناسی دین و فرهنگ.....	۶۳
رویکرد وصف‌گرایانه (مصادق‌گرایانه) در تعریف فرهنگ.....	۶۸
رویکرد روانشناسیک (کارکرد‌گرایانه) در تعریف فرهنگ.....	۷۰
کارکردهای فرهنگ.....	۷۳
خاستگاه دین و فرهنگ.....	۷۷
خاستگاه دین.....	۷۷
خاستگاه فرهنگ.....	۸۱
نسبت دین و فرهنگ.....	۸۱
فصل دوم: مؤلفه‌های فرهنگ	۸۴
مؤلفه‌های فرهنگ.....	۶۳
ویژگی‌های فرهنگ.....	۶۴
رویکرد دینی در چستی فرهنگ و مؤلفه‌های آن.....	۶۹
گونه‌های فرهنگ.....	۷۳
فصل سوم: مؤلفه‌های فرهنگ از نگاه قرآن	۷۵
مقدمه.....	۶۵
فرهنگ در متون اسلامی.....	۶۶
قلمرو دین و فرهنگ و رابطه بین آن‌ها.....	۶۷

۶۹	 قلمرو فرهنگ
۷۳	 مبنا و خاستگاه قرآنی فرهنگ
۷۶	 قرآن و نسبت فرهنگ معنوی و مادی جامعه
۸۰	 ویژگی‌های روش اصلاحی قرآن
۸۰	 ویژگی‌های شکلی
۸۳	 ویژگی‌های محتوایی
۱۰۰	 سه دیدگاه درباره فرهنگ‌سازی قرآن
۱۰۲	 مؤلفه‌های فرهنگ از نگاه قرآن
۱۳۰	 برنامه‌های عملی قرآن برای فرهنگ‌سازی در جامعه اسلامی
۱۳۷	 قرآن و مهندسی فرهنگی
۱۳۸	 نتیجه‌گیری
۱۴۵	 فصل چهارم: آسیب‌شناسی فرهنگ
۱۴۷	 مقدمه
۱۴۸	 آسیب‌های ماهوی فرهنگ از نگاه قرآن
۱۶۴	 راهبرد پیشگیری از آسیب ماهوی فرهنگ
۱۶۷	 منابع و مآخذ



مقدمه ناشر

تمسک به سیره نورانی اهل بیت علیهم السلام و پیروی از معارف والای قرآن کریم به عنوان دو ثقل و ودیعه‌ای بس گران بها برای امت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله مایه سعادت بشر و تنها راه نجات او از ظلمت و ورطه گمراهی دنیای معاصر است. انسان امروزی، اسیر در چنگال گول‌های رسانه‌ای دنیای غرب، غرق در دنیای مادیات و غافل از حقیقت آفرینش خود، دچار حیرت و سرگردانی شده و هرچه به این سو و آن سو چنگ می‌زند بیشتر در باتلاق نفسانیات فرو می‌رود. در این میان تنها نور هدایت قرآن کریم و تمسک به سیره اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است که می‌تواند نسخه‌ای شفافبخش و مرهمی بر آلام بشر باشد.

از این رو نشر و تعمیق باورهای والای اسلامی و توسعه فرهنگ غنی قرآنی وظیفه‌ای است که بیش از پیش بر دوش امت اسلامی سنگینی می‌کند. پیروی از سیره اهل بیت علیهم السلام در ترویج اسلام به عنوان الگوی ناب فرهنگ و سبک زندگی اسلامی، می‌تواند به عنوان راهبرد اصلی برون رفت از ورطه حیرت و سرگردانی انسان امروزی مطرح باشد. از این رو تحقیق و پژوهش در سیره، سبک و فرهنگ اسلامی و نمود عملی سبک زندگی قرآنی، یکی از مهم‌ترین راهبردهای این حوزه خواهد بود.

هرچند تاریخ تلاش و تحقیق پژوهشگران این حوزه در شناخت معارف قرآن کریم و تبیین سیره اهل بیت علیهم السلام به درازای تاریخ نزول و زمان حیات پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام اوست و محققین هر کدام متناسب با سطح اندیشه خود سعی در فهم و تحلیل آموزه‌های این ثقل گران بها دارند، اما تحقیق و پژوهش در این حوزه و سخن از مؤلفه‌های فرهنگ قرآنی ضرورتی است که مورد ابتلا و نیاز جامعه امروز است.

سید محمد نقیب

معاون پژوهشی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

پیشگفتار

از منظر دین و قرآن می‌توان فرهنگ را عبارت از کیفیت یا شیوه زیست‌بایسته و فعالیت انسان‌ها در حیات مادی و معنوی دانست که مستند به وحی، طرز تعقل سلیم و احساسات تصعید شده آنان در حیات معقول تکاملی است. در این نوشتار محقق بر اساس این نظریه که «فرهنگ» یک مفهوم تجربیدی است که از مشاهده رفتار به دست می‌آید و رفتار انسان بر پایه ارزش‌های انسان شکل می‌گیرد و ارزش‌های انسان نیز از نگرش‌های انسان تأثیر می‌پذیرد، چهارچوب مباحث و نتیجه‌گیری خود را تنظیم کرده است. به عبارت دیگر نظریه مبنایی این کتاب اینگونه است که می‌توان عناصر فرهنگ را شامل نگرش، ارزش و رفتار دانست و بین این سه رکن یک حالت سامانه‌ای برقرار است که به راحتی نمی‌توان آن‌ها را از یکدیگر جدا ساخت. به استناد آیات قرآن کریم (همچون سوره کهف آیات ۱۰۳ و ۱۰۴) می‌توان نتیجه گرفت که بین این سه مؤلفه رابطه تنگاتنگی برقرار است. هر یک از این سه مؤلفه، شامل چندین شاخص می‌باشند. برای رسیدن به شاخص‌های زیر مجموعه هر یک از مؤلفه‌ها تلاش شده است از طریق بررسی نتایج حاصل از تحقیقات مرتبط، به ویژه در حوزه روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مدیریت (در بعد رفتارشناسی سازمانی)، شاخص‌های زیر مجموعه هر یک از مؤلفه‌ها شناسایی و سپس از طریق تحلیل محتوای آیات قرآن کریم، شاخص‌هایی که مستند به آیات قرآن کریم هستند، معرفی گردند.

هدف و مخاطبان کتاب

کتابی که اکنون در پیش روی شماست، به بررسی مفهوم و مؤلفه‌های فرهنگ از نگاه قرآن کریم پرداخته است. با مطالعه این کتاب شما علاوه بر آگاهی از تعاریف فرهنگ و رویکردهایی که بر مبنای مکاتب مختلف فلسفی به تعریف فرهنگ پرداخته‌اند، با تعریف و مؤلفه‌های فرهنگ از نگاه قرآن کریم آشنا خواهید شد.

نگاه دین اسلام به عنوان کامل‌ترین دین الهی به فرهنگ در دو جهت قابل توجه و تأمل است: یکی محتوا و درون مایه آن که یک سلسله باورها و ارزش‌های متعالی را برای بشر عرضه می‌کند تا با تحول در بینش و ارزش، تمام ساحات زندگی انسان مسلمان را تحت تأثیر قرار داده و اصلاح کند و دیگری، روش و شیوه تأثیرگذاری و درونی‌سازی آن باورها و ارزش‌هاست که به عنوان فرایند اصلاح جامعه اسلامی، اصول و قواعد مدونی را برای شکل‌گیری یک جامعه متعالی و درونی ساختن مؤلفه‌های فرهنگ در جامعه معرفی می‌کند.

مطالعه کتاب حاضر، در وهله اول به برنامه‌ریزان فرهنگی جامعه و برنامه‌ریزان نظام آموزشی توصیه می‌شود. از آنجا که فرایندهای ذهنی (شناخت و معرفت) و انگیزه و تمایل به انجام عمل،

مهم‌ترین عوامل مؤثر در شکل‌گیری رفتار انسان محسوب می‌شوند، هرچه شناخت و معرفت افراد جامعه نسبت به مبانی، عقاید و باورهای دینی بیشتر شود، حب الهی و گرایش‌های اصیل و فطری در آن‌ها قوی‌تر شده و انسان را به سوی عمل صالح می‌کشاند. نمود عینی جامعه برخورداری از فرهنگ اسلامی، در رفتار است؛ بنابراین اگر برنامه‌ریزان فرهنگی و تربیتی بخواهند جامعه برخورداری از فرهنگ قرآنی گردد، باید بر زیربناهای رفتار یعنی معرفت و تمایلات تأکید کنند. علاوه بر این، مطالعه این کتاب می‌تواند مورد استفاده محققان حوزه جامعه‌شناسی اسلامی قرار گیرد.

لازم به ذکر است، این کتاب حاصل پژوهشی با همین عنوان است که پس از تصویب در شورای پژوهشی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان سمنان، مورد حمایت قرار گرفته و نظارت آنرا دکتر سید موسی طباطبایی بر عهده داشته است که لازم می‌دانم از همکاری دبیرخانه شورا و ناظر محترم تشکر نمایم. همچنین، از معاونت محترم پژوهشی، اعضای محترم شورای پژوهشی و مسئولان محترم انتشارات دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم قم که پس از ارزیابی اقدام به انتشار این کتاب کرده‌اند، قدردانی می‌نمایم.

بدیهی است، این اثر نیز برخورداری از ضعف‌هایی است که از چشم مولف کتاب دور مانده است. به همین خاطر، از صاحب‌نظران و خوانندگان محترم کتاب تقاضا می‌نمایم با ارائه نظرات ارزشمند خود، اینجانب را در تقویت علمی و محتوایی اثر یاری نمایند. برای این منظور، نشانی الکترونیکی اینجانب (mahmodi86@gmail.com) اعلام می‌گردد.

ساختار کتاب

کتاب حاضر از پنج فصل تشکیل شده که عبارت است از:

فصل اول) کلیات؛ این فصل خود شامل دو بخش است. در بخش اول طرح کلی و چارچوب نظری محتوای کتاب معرفی شده و در بخش دوم، مبانی نظری مربوط به فرهنگ و ارتباط آن با دین توضیح داده شده است.

فصل دوم) مؤلفه‌های فرهنگ؛ در این فصل، مؤلفه‌های فرهنگ به عنوان یک مفهوم عام توضیح داده شده و علاوه بر آن به ویژگی‌ها و رویکرد دینی در چیستی فرهنگ پرداخته شده است.

فصل سوم) مؤلفه‌های فرهنگ از نگاه قرآن کریم؛ این فصل فرهنگ را در بافتار دین تعریف کرده و علاوه بر تبیین ارتباط دین و فرهنگ، مؤلفه‌های فرهنگ از نگاه قرآن کریم را توضیح داده است. در انتهای این فصل نتیجه‌گیری حاصل از مباحث کل کتاب صورت گرفته است.

فصل چهارم) آسیب‌شناسی فرهنگ؛ در این فصل، ضمن معرفی آسیب‌های ماهوی فرهنگ از نگاه قرآن کریم، راهبردهای پیشگیری از این آسیب‌ها معرفی شده و درباره آن‌ها بحث شده است.

فصل اول

کلمات

بخش اول: طرح کلی

مقدمه

از دیرباز «فرهنگ»، «اخلاق»، «آداب» و «باورها» در سطوح مختلف و به شیوه‌های گوناگون مورد توجه جوامع و گروه‌های بشری بوده است، ولی در جوامع اسلامی به این مقوله چنان که باید، نظام‌مند و حسابگرانه و منطبق با مبانی دینی - بویژه قرآن کریم - نگریسته نشده است. گویی اساساً «فرهنگ» نیازی به این ریزنگری‌ها و سنجش‌ها و دقت‌ها ندارد! و یا بر فرض ریزنگری و نگاه دینی، اجرا و تحقق آن در مقوله «فرهنگ»، دشوار و ناممکن است.

از سوی دیگر همه تلاش و تحرک‌های علمی، تجربی، فلسفی، اجتماعی و سیاسی بشر در طول تاریخ به دستاوردهایی منتهی شده است که فرهنگ بشری را دانسته و ندانسته تحت تأثیر خود قرار داده است.

به تعبیر دیگر، دستاوردهای سخت‌افزاری انسان، نرم‌افزار فکری، اخلاقی، اعتقادی، ارزش‌گذاری و بینشی او را نسبت به خود، جامعه و جهان تغییر داده است، بی‌آنکه معمولاً انسان نسبت به آن تغییرها و تحولات، طراح حسابگرانه و عالمانه‌ای داشته باشد.

این همان بینشی است که باعث شد در دو سه قرن اخیر - پس از رنسانس - متفکران غربی برای رفع بحران‌های روحی و کاستن از ناهنجاری‌های رفتاری، به جای حرکت اثباتی در قلمرو فرهنگ فردی و اجتماعی، به نفی برخی قواعد اجتماعی و قراردادهای اخلاقی روی آورند. در همین بستر اجتماعی بود که مارکسیسم برای دستیابی به عدالت اجتماعی و رفع تبعیض طبقاتی - که پیوندی عمیق با فرهنگ بشری دارد - به این نتیجه رسید که روابط اقتصادی را تحت اشراف و نفوذ درآورد و معتقد شد که فرهنگ تابعی از روابط اقتصادی است.

هم‌سویی لیبرالیسم و مارکسیسم در این نقطه بود که برای فرهنگ اصالتی قائل نبودند تا به تحلیل و تشخیص مؤلفه‌های آن بیاوریدند و آن مقدار از تغییرات فرهنگی که هر یک خود را بدان نیازمند می‌دیدند، از طریق سازماندهی سایر نهادها و روابط اجتماعی جستجو می‌کردند.

در مقابل مکاتب بشری، قرآن برای فرهنگ، اندیشه، اخلاق و باورهای انسانی، قائل به اصالت است. بلکه آن را اصیل‌ترین واقعیت زندگی انسان در این جهان می‌داند و بقیه نهادها و نمادهای زندگی بشر را، در عین اهمیت و ضرورت، تابعی از بینش، باور، اخلاق و شخصیت فکری و معنوی او می‌شناسد.

اگر لیبرالیسم محور همه ایده‌ها و برنامه‌های خود را «آزادی انسان برای رسیدن به تمایلات خویش» قرار داده است و اگر مارکسیسم نقطه‌نهایی آرمان خود را «رسیدن به جامعه بی‌طبقه اقتصادی» معرفی کرده است و پایه همه تعالیم و توجیه‌ها و حرکت‌های خود را «تساوی اقتصادی و اشتراکیت و حذف مالکیت فردی» قرار داده است، و اگر برخی مکاتب عرفانی غیرتوحیدی، پایه بنیادین تعالیم و تمرین‌های خود را «کشف قوای نهفته بشر و دستیابی به توانمندی‌های درونی انسان» دانسته‌اند، قرآن، اساس و محور همه تعالیم، توجیه‌ها و برنامه‌ها و اهداف خود را امری معرفتی و فرهنگی معرفی کرده که عبارت است از «شناخت خدا، ایمان به او، اظهار بندگی به درگاه او، اطاعت از او و حرکت به سوی او». این عناصر که مهم‌ترین عناصر دین و دینداری به شمار می‌آیند، - حتی به باور کسانی که اعتقادی به دین ندارند - عناصری فرهنگی و فرهنگ‌ساز هستند. حال دین‌ناباوران، فرهنگ دینی را فرهنگی غلط و نادرست می‌شناسند و دین‌باوران، آن را فرهنگی اصیل و درست می‌دانند!

در قرآن، هرگاه سخن از بعثت پیامبری به میان آمده است، اولین پیام او برای امتش، پیام خدا باوری بوده است؛

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ»؛ (مؤمنون، ۲۳) "و ما نوح را به

سوی قومش فرستادیم؛ او به آن‌ها گفت: ای قوم من! خداوند یکتا را پرستید.

«وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ»؛ (عنکبوت، ۱۶) "ما ابراهیم را (نیز)

فرستادیم، هنگامی که به قومش گفت: خداوند را پرستش کنید و از (عذاب) او بپرهیزید.

«وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ»؛ (مائده، ۷۲) "مسیح گفت: ای

بنی اسرائیل! خداوند یگانه را، که پروردگار من و شماست، پرستش کنید!"

«وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ»؛ (اعراف، ۶۵) "و به سوی قوم عاد،

برادرشان هود را (فرستادیم)؛ گفت: ای قوم من! (تنها) خدا را پرستش کنید."

«وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ»؛ (اعراف، ۷۳) "و به سوی قوم

ثمود، برادرشان صالح را (فرستادیم)؛ گفت: ای قوم من! (تنها) خدا را پرستید."

«وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ»؛ (اعراف، ۸۵) "و به سوی مدین،

برادرشان شعیب را (فرستادیم)؛ گفت: ای قوم من! خدا را پرستید."

و در بیانی کلی و جامع قرآن اعلام کرده است:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ»؛ (نحل، ۳۶) "ما در هر امتی رسولی

برانگیختیم که: خدای یکتا را پرستید."

قرآن بر پایه این اصل قویم، سایر اصول و فروع خود را بنا کرده است. به تعبیر دیگر دو اصل ثابت و بنیادی قرآن «از خدا بودن» و «به سوی خدا بودن» است و قرآن بقیه تعالیم و آموزه‌های خود را برای زندگی فردی و اجتماعی انسان در حد فاصل میان این دو اصل، طراح کرده است. این‌ها همه حکایت از این دارد که یکی از اهداف نزول قرآن کریم، هدایت مردم برای فرهنگ‌پذیری است.

بیان و شرح مسأله

آیا می‌توان گفت که اساساً آموزه‌های قرآن، نظر به ساختن یک فرهنگ نداشته است و مطالب و باورها و قواعد و رفتار پیشنهادی آن، ارتباطی با شکل‌گیری فرهنگ مردم در یک جامعه ندارد؟

قطعاً پاسخ منفی است، زیرا کافران به اسلام و حتی متفکران همه ادیان، نمی‌توانند نقش دین در فرهنگ‌سازی پیروان ادیان را انکار کنند؛ بلکه باید اذعان کرد که دین و باورها و تعالیم دینی، طی ده‌ها قرن، یکی از مهم‌ترین عوامل فرهنگ‌ساز در میان ملت‌ها و جوامع بشری بوده است.

همانطور که در خود قرآن بر این اصل تأکید شده است، قرآن و اسلام - در کلیتش - برآمده از فطرت انسان و متکی بر آن است؛ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ

النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (روم، ۳۰)
"پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا
مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار؛
ولی بیشتر مردم نمی‌دانند."

از همین رو قرآن خودش را ذکر - «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (یوسف، ۱۰۴) - و
پیامبر ﷺ را نیز مأمور به تذکر می‌داند؛ «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (غاشیه، ۲۱).

اگر فطرت را به معنای ساختار ویژه وجودی انسان بگیریم، (طباطبایی، ۱۸۰-۱۶/۱۷۹)
بازتاب مستقیم فطری بودن آموزه‌های اسلام در روش تفسیر و تطبیق آن آشکار می‌شود.
بدین معنا که فهم آموزه‌های اسلام در لایه‌های بینش‌ها، باورها، ارزش‌ها، سنت‌ها و
هنجارهای اجتماعی و نیز تفهیم و تطبیق آن در ساحت‌های گوناگون زندگی باید به گونه‌ای
باشد که ساختار فیزیکی و روانی انسان در ابعاد عقلی، عاطفی و غریزی آن را بپذیرد.
بر این اساس آنگاه که عناصر فرهنگ جامعه دینی گرفتار آسیب و آفت گردد، شیوه
اصلاح و بازیابی آن‌ها نیز ناگزیر باید تابع همین ویژگی باشد؛ زیرا همان‌گونه که اشاره شد،
اسلام در حقیقت یک اصلاح بزرگ بود و شیوه به کار رفته در نفوذ و درونی‌سازی آن،
فرمول کلی هر گونه اصلاح و تجدید است.

آموزه‌های قرآن کریم در دو مورد، سیاست تدریج و حرکت گام به گام را در پیش
گرفته است: یکی از ویژگی‌های قرآن در فرایند فرهنگ‌سازی و دیگری در اجرا و تطبیق
نسبت به عادت‌ها و سنت‌ها.

در خصوص مورد اول، قرآن می‌توانست یکباره نازل شود، اما مرحله به مرحله و تکه
تکه نازل گردیده است:

«وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْتٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا»؛ (اسراء، ۱۰۶) "و قرآنی
[با عظمت را] بخش بخش [بر تو] نازل کردیم تا آن را به آرامی بر مردم بخوانی، و آن را به
تدریج نازل کردیم."

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ
تَرْتِيلًا»؛ (فرقان، ۳۲) "کسانی که کافر شدند، گفتند: «چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده
است؟» این گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم و
آن را به آرامی [بر تو] خواندیم."

و دیگر در اجرا و تطبیق نسبت به عادت‌ها و سنت‌هایی که با کشش‌های نفسانی انسان گره خورده است (مشروبات تخدیرکننده، انواع قمار).^۱

فلسفه تدریج را در مقام نخست، خود قرآن به وضوح بیان کرده است که عبارت است از: تثبیت و استوارسازی قلب پیامبر ﷺ به عنوان مخاطب و گیرنده مستقیم سخن از یک سو و خواندن و ابلاغ آهسته و بادرنگ پیام به مردم از سوی دیگر، تا ماندگاری آن تضمین شود. اما راز تدریج در مقام عمل و تطبیق بیان نشده است. مفسران بر این باورند که فلسفه تدریج در تعامل با سنت‌ها و عادت‌های یاد شده، در نظرداشت واقعیت رفتار انسان است؛ چه اینکه پیوند روانی و نفسانی که میان انسان و یک رفتار پدید می‌آید، باعث مقاومت در برابر جدایی و ترک آن می‌شود. اگر مبارزه علیه آن‌ها یک دفعه و ناگهانی صورت گیرد، در نخستین گام با واکنش منفی مواجه شده و شکست خواهد خورد.^۲

به نظر می‌رسد هر دو مقام در یک نکته مشترکند و آن اینکه اصلاح باورها، ارزش‌ها و سنت‌های اجتماعی که گاهی با ایجاد باورها و ارزش‌های جدید و گاهی با زدودن و از بین بردن آن‌ها همراه است، یک نوع تربیت اجتماعی است و تربیت بر خلاف تعلیم که می‌تواند دفعی و یکباره صورت گیرد، فرایندی مرحله‌ای است که باید در زمان‌ها و مناسبت‌های لازم تحقق یابد؛ زیرا در تربیت، اراده‌ها باید به منصف ظهور برسد و آموزه‌ها در جان انسان ترسیخ و تثبیت گردد و این می‌طلبد که زمان‌ها و رویدادها به عنوان بستر آموزش و انگیزش تلقی گردد. آنچه گفته شد به خوبی مبین این حقیقت است که از جمله اهداف نزول قرآن کریم، فرهنگ‌سازی و تمدن‌سازی بوده است.

اهمیت و ضرورت موضوع

در یک جامعه اسلامی، نگریستن به فرهنگ از دیدگاه قرآن کریم به عنوان سنگ‌زیرین تمدن و فرهنگ اسلامی، اهمیت دو چندان دارد. قرآن کریم، کتابی است که فرهنگ‌سازی خویش را در طول تاریخ اسلام عملاً نشان داده است. یکی از دلایل اصلی گسترش اسلام

^۱. سید محمد حسین فضل الله، تفسیر من وحی القرآن (بیروت: دارالملاک للطباعة والنشر، ۱۴۱۹ق)، ص. ۳۳۰.

^۲. محمد صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن (قم: انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵)، ص. ۲۹۲.

در زمان پیامبر (۶۲۲-۶۳۲ ق) و پس از آن در زمان خلفای راشدین (۶۳۲-۶۶۱ ق) و امویان (۶۶۱-۷۵۰ ق) به گونه‌ای که مردمان زیادی از شبه جزیره عرب گرفته تا ایران، آفریقا، مصر، شام و حتی اندلس در اروپا به آن گرویدند، فرهنگ غنی و مبتنی بر صفاتی همچون خدامحوری، عدالت‌محوری و اخلاق‌محوری است که به طور طبیعی خواسته هر انسانی است. بنابراین به راحتی می‌توان گفت هرگونه آسیب‌شناسی در ساحت فرهنگ بدون توجه به آیات فرهنگ‌آفرین قرآن کریم، آب در هاون کوبیدن است.

این نوشتار، سعی دارد به بررسی مؤلفه‌های فرهنگ از دیدگاه قرآن کریم بپردازد تا توجه برنامه‌ریزان فرهنگی را به اهمیت آن و نقش حیاتی آن در فرهنگ‌سازی جامعه اسلامی معطوف دارد. عقیده صاحب‌نظران اسلامی بر این است که "کلام الهی هدفمند است و در صدد تحقق اهداف مشخصی است و از هرگونه حرکت کور و بیهوده مبرا است. اصلی‌ترین هدف قرآن، تعالی معنوی و روحی انسان بوده است. قرآن برای راهنمایی انسان به سمت زندگی برتر مادی و معنوی، نظامی اعتقادی و عملی را به او ارائه کرده است. نظام اعتقادی و عملی قرآن به گونه‌ای عالمانه و دقیق ترسیم شده است که بتواند اهداف مورد نظر را در زندگی فردی و اجتماعی انسان تحقق بخشد. طرح و برنامه قرآن برای دستیابی انسان به حیات برتر که اخلاق، رفتار، بینش، رسوم، عادات، منش و ارزش را شامل می‌شود و دارای محدودیت تاریخی نیست، بلکه با اتکا به علم و حکمت لایزال الهی، دارای حیات و اعتبار همیشگی و کارآمدی پایدار است."

بر اساس این دیدگاه، قرآن ضرورتاً دارای نگرش فرهنگی و در صدد فرهنگ‌سازی بوده است و با ارائه برنامه‌ها و قواعد و قوانین و ترسیم ایده‌آل‌ها و تعمیق آن‌ها در ذهن و اندیشه پیروان، طرحی حساب شده و دقیق را پی ریخته است.

اصلاح فرهنگ گرچه می‌تواند با تلاش فکری و توشه عقلی انسان‌ها صورت گیرد، اما بدون استمداد از منبع الهی و فرا انسانی، که فارغ از محدودیت‌های ذهنی و احساسی به کلیت زندگی و گستره تجلیات فکری و روانی انسان‌ها بنگرد و به کژی‌ها و کاستی‌های آن آگاهی داشته باشد، کاری ناقص و نافرجام می‌نماید؛ زیرا فرهنگ محصول انسان است و کژی‌ها و کاستی‌هایش نیز معلول وی خواهد بود و عاملی که سبب نقصان است، نمی‌تواند به طور کامل و جامع سبب کمال باشد، اگر چه به صورت جزئی و موردی این توانایی را

داشته باشد.^۱ از این رو قرآن کریم، فرستادن پیامبران را برای بشریت به عنوان «اتمام حجت» یاد می‌کند؛ «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (نساء، ۱۶۵) "پیامبرانی که بشارتگر و هشدار دهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است."

بنابراین، اگر دین الهی را عامل اصلی و اصیل اصلاح فرهنگ بشر بدانیم، دور از واقع سخن نگفته‌ایم. چنان که رسالت و هدف اساسی ادیان الهی که هدایت و راهبری بشر به سوی کمال و تعالی فکری و اخلاقی معرفی شده است نیز مؤید همین واقعیت است؛ «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (آل عمران، ۱۶۴) "به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند."

تعالی فکر و اخلاق از یک سو، خود به صورت مستقیم به معنای اصلاح بخش بنیادین فرهنگ، یعنی باورها و ارزش‌هاست و از سوی دیگر منجر به اصلاح لایه‌های دیگر فرهنگ مانند سنت‌ها، هنرها، نمادها و... می‌گردد.

در رابطه با اسلام به عنوان کامل‌ترین دین الهی دو جهت قابل توجه و تأمل است: یکی محتوا و درون مایه آن که یک سلسله باورها و ارزش‌های متعالی را برای بشر عرضه کرده است تا با تحول در بیش و ارزش، تمام ساحات زندگی وی را تحت تأثیر قرار داده و اصلاح کند. دیگری، روش و شیوه تأثیرگذاری و درونی‌سازی آن باورها و ارزش‌ها به عنوان فرایندی که در بستر حوادث و جریان‌های اجتماعی شکل گرفت و در درونی ساختن مؤلفه‌های فرهنگ، اصول و قواعدی را رعایت کرده است.^۲

^۱. سید محمد حسین طباطبایی (علامه)، تفسیر المیزان، جلد ۱ (تهران: موسسه نشر کلمه، ۱۳۷۶)، ص. ۱۳۱.

^۲. حسین ابراهیم شاذلی (سید قطب)، فی ظلال القرآن (بیروت: دارالشروق، ۱۴۱۲ق)، ص. ۵۰۷.

قرآن به مثابه مظهر و منبع اسلام، همان گونه که درون مایه و محتوای آن را به نمایش گذاشته است، اصول و قواعدی را که در فرایند تطبیق و درونی سازی به کار رفته یا باید به کار می رفت، نیز به خوبی بیان کرده و نمایانده است.

گذشته از این، قرآن کریم در آیات متعددی، از روش و رفتار پیامبران و اصولی که آنان برای رساندن پیام خدا برای بشریت در پیش گرفته بودند نیز گزارش کرده است. اگر بپذیریم که آنچه پیامبر اسلام ﷺ و سایر پیامبران الهی انجام دادند، به معنای دقیق کلمه اصلاح فرهنگ بشری - در کلیتش - بوده است، می توان نتیجه گرفت که قرآن به عنوان کتابی که هم آموزه ها و هم روش ها را در معرض نگاه انسان ها قرار داده است، می تواند راه مناسبی برای به دست آوردن روش های اصلاح فرهنگ به شمار آید.

سابقه مطالعات مرتبط با موضوع

- تاج الدین و بازارگادی (۱۳۸۸) در پژوهشی به بررسی «مؤلفه ها و شاخص های تربیتی از دیدگاه قرآن کریم» پرداخته و بیان می کنند که "هدف از پژوهش حاضر بیان شاخص های تربیتی است که از آیات قرآن کریم استخراج شده و می توان از آن ها جهت بهبود، رشد و تعالی فعالیت های تربیتی استفاده کرد. بر اساس آیات قرآن کریم هدف از خلقت انسان، خداگونه شدن و عبد خدا بودن است. یعنی هدف کلان تربیت، توحید و ادراک همراهی پیوسته و حضور مستمر حق است.^۱

منصوری، در پژوهشی با عنوان «توسعه فرهنگی در آموزه های قرآنی» چنین نتیجه گیری می کند: "بنابراین لازم است با توجه به شاخص های پیش گفته، نظری به آموزه های قرآنی نسبت به توسعه فرهنگی بیاندازیم. یعنی دیدگاه و نظر قرآن را درباره مسائلی چون: ۱. تمامیت نفس یا امنیت شخصی؛ ۲. حکومت قانون؛ ۳. مشارکت سیاسی؛ ۴. آزادی بیان؛ ۵. تساوی در برابر قانون؛ ۶. آموزش؛ ۷. پژوهش؛ ۸. انتشار کتب و مقالات؛ ۹. هنر؛

^۱. مرضیه تاج الدین و مهرنوش بازارگادی، «قرآن کریم و نهضت تربیتی پرورشی: مؤلفه ها و شاخص های تربیتی از دیدگاه قرآن کریم»، فصلنامه کوثر، ۳۲ (۱۳۸۸)، ص. ۱۰.

۱۰. مصرف تولیدات و محصولات جستجو کنیم. موارد ذکر شده از این قابلیت برخوردارند که به عنوان مؤلفه‌های فرهنگ مورد توجه و مذاقه قرار گیرند.^۱

– خاکسار بجستانی (۱۳۸۹)، در پژوهشی با عنوان «مؤلفه‌های سلبی و ایجابی فرهنگ از دیدگاه امام خمینی» و در بخش نتیجه‌گیری چنین مطرح می‌کند که: "در تحلیل گفتمان اندیشه‌های فرهنگی امام خمینی علیه السلام لازم است که بین دو چهره مختلف فرهنگ تفکیک قائل شویم. اول چهره ایجابی فرهنگ (مرزهایی که در حوزه قلمرو فرهنگ قرار می‌گیرند). دوم چهره سلبی فرهنگ (مرزهایی که جزو قلمرو فرهنگ محسوب نمی‌شوند) است.

قلمرو بحث درباره موضوع

تربیت مبتنی بر اسلام مثلی است که سه ضلع آن، رفتار، فرایندهای ذهنی (معرفت و شناخت) و تمایلات و انگیزه‌هاست.

از ویژگی‌های دیگر تربیت قرآنی، این است که در بیان حقایق و ارزش‌ها به یک بار بسنده نمی‌کند، بلکه در مواضع و جایگاه‌های متعدد تکرار می‌کند، اما نه تکرار یکنواخت و ملال‌آور، بلکه تکرار همراه با تنوع و تازگی.

این حقیقت را می‌توان با یک استقرای اجمالی به اثبات رساند. ابن عاشور (۱۴۲۰ق، ۶۸) می‌گوید: «كُنِيَ عَنْ مَعْنَى التَّكْرِيرِ بِمَادَّةِ التَّنْثِيَةِ لِأَنَّ التَّنْثِيَةَ أَوَّلَ مَرَاتِبِ التَّكْرِيرِ، ... قَالَقُرْآنٌ مَثَانِي لِأَنَّهُ مَكْرَرٌ الْأَغْرَاضِ. وَ هَذَا يَتَضَمَّنُ امْتِنَانًا عَلَى الْأُمَّةِ بِأَنَّ أَغْرَاضَ كِتَابِهَا مَكْرَرَةٌ فِيهِ لِتَكُونَ مَقَاصِدُهُ أَرْسَخَ فِي نُفُوسِهَا، وَ لِيَسْمَعَهَا مِنْ فَاتِهِ سَمَاعَ أَمْثَالِهَا مِنْ قَبْلِ». "ماده تثنیه کنایه از تکرار است، زیرا تثنیه نخستین مرتبه تکرار شمرده می‌شود...، پس قرآن مثانی است؛ چون اغراضش مکرر است و این یک نوع امتنان بر امت به شمار می‌آید که اهداف و مقاصد کتابش تکرار شده است تا در جان‌ها بهتر نفوذ کند و کسانی که قبلاً نشنیده‌اند بشنوند."

^۱. احمد ترابی، «قرآن و مهندسی فرهنگی»، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی: ویژه قرآن و مهندسی فرهنگی، ۵۴ و ۵۵ (۱۳۸۷)، صص ۲۴-۴.

این ویژگی بیش از هر چیز معلول ماهیت پیام قرآن است. اگر قرآن پیام فرهنگی نداشت، شاید با این روش عمل نمی‌کرد، اما ماهیت فرهنگی آموزه‌های قرآن و نیازی که برای درونی‌سازی دارد از یک سو و خصلت غفلت و فراموشی ذهن بشر از سوی دیگر و اهمیت پیام از جهت سوم، ضرورت به کارگیری چنین شیوه‌ای را ایجاب می‌کند تا از این طریق شرایط لازم برای شکل‌گیری فرهنگی خاص در بین مردم راسبب شود.

بر این اساس، در این نوشتار تلاش می‌شود ضمن بررسی جایگاه فرهنگ در قرآن کریم، مؤلفه‌های فرهنگ که به صورت کلی می‌توان آن‌ها را شامل نگرش، ارزش و رفتار دانست، بر اساس مبانی قرآن ارزشگذاری شود.

در وجود انسان، سه لایه نگرش، ارزش و رفتار شکل گرفته است. در ادبیات اسلامی از این سه لایه با اندکی تسامح به عقاید، اخلاق و فقه تعبیر شده است. از سوی دیگر، فرهنگ و به تعبیر دقیق‌تر عناصر فرهنگ، به لحاظ ارتباط مستقیم با انسان، به سه لایه نگرش، ارزش و رفتار قابل تقسیم‌اند. به دیگر سخن، در درون فرهنگ، هم سخن از نگرش‌هایی است که انسان‌های یک جامعه بدان معتقدند و هم سخن از ارزش‌ها و هم سخن از رفتارها است. آنچه توجه بدان ضروری است، این است که نه تنها میان این سه لایه، مرز مشخصی نمی‌توان تصور کرد، بلکه این سه لایه آن‌چنان در یکدیگر در هم تنیده‌اند که هنگام سخن از هر یک، ناگزیر از آن دو دیگر هم، سخن به میان خواهد آمد و در درون هر لایه، دو لایه دیگر نیز حضور دارند. بنابراین هنگامی که مثلاً از نگرش سخن می‌گوییم، در درون نگرش، هم ارزش حضور دارد و هم رفتار. از این زاویه، هرگاه به یکی از سه لایه به طور مشخص اشاره می‌کنیم، منظور تقویت و اهمیت دادن به آن لایه است، نه اینکه تنها همان لایه مراد باشد.

در عین حال تقسیم‌بندی دیگری را نیز می‌توان مطرح کرد. بدین صورت که محور اصلی فرهنگ را باورها و عقاید مربوط به خدا، انسان، ارتباط انسان با خدا و جهان و طبیعت، یعنی اصول دین، توحید، نبوت و معاد بدانیم که نام جدید آن را فلسفه، شناخت بینش‌های انسانی یا هستی‌شناسی نهاده‌اند و می‌توان آنرا عنصر اول فرهنگ دانست.

عنصر دوم ارزش‌ها و خوب و بدهاست. اسلام یک سلسله خوب و بد‌های ثابت و ابدی را به انسان ارائه می‌دهد. این بدان معنا نیست که احکام در هیچ زمان و مکانی تغییری

نمی‌کند. احکام، اموری جزئی و متغیرند و منظور از ارزش‌های ثابت اصول ارزشی و مبانی است.

عنصر سوم شیوه‌های رفتاری خاص برخاسته از آن بینش‌ها و ارزش‌هاست. این سه، عناصر اصلی فرهنگ اسلامند؛ یعنی آنچه را باید بدان معتقد باشیم، خوب و بد و شیوه رفتار ما را مشخص می‌کند. این همان اصول دین، اخلاق و احکام اسلامی است. لهجه‌ها، لباس‌های گوناگون محلی، کیفیت گویش‌ها و... ارتباطی با فرهنگ ندارد. ابعادی که در این نوشتار مورد توجه قرار خواهد گرفت عبارت است از:

الف. مؤلفه‌های فرهنگ کدامند؟

ب. از منظر دین و قرآن، مؤلفه‌های فرهنگ کدامند؟

ج. جایگاه هر یک از مؤلفه‌های فرهنگ در قرآن چگونه است؟

تعریف متغیرها و مفاهیم

- مؤلفه در لغت به معنای سازه، سازنده و تشکیل‌دهنده است.^۱ و در اصطلاح تعدادی امور مشابه تحت یک سازه را مؤلفه می‌نامند.

- نگرش^۲ عبارت است از یک روش نسبتاً ثابت در فکر، احساس و رفتار نسبت به افراد، گروه‌ها و موضوع‌های اجتماعی یا قدری وسیع‌تر، هر گونه حادثه‌ای در محیط فرد.^۳ مؤلفه‌های نگرش عبارتند از افکار و عقاید، احساسات یا عواطف و تمایلات رفتاری.

- ارزش^۴ عبارت است از مطلوبیت‌ها، خواسته‌ها، علایق و جهت‌گیری‌های مثبت و منفی نسبت به چیزهایی که ملاک‌های کلی رفتار هستند و اکثریت افراد جامعه روی آن‌ها

^۱ علی محمد حق شناس و همکاران، فرهنگ معاصر هزاره: انگلیسی - فارسی، (تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۱). ص. ۲۷۵.

^۲ Attitude

^۳ مسعود آذربایجانی و دیگران، روان‌شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی (تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۲)، ص. ۱۳۶.

^۴ Value

وفاق دارند.^۱ به دیگر سخن، مفاهیمی جمعی هستند از آنچه که از نظر فرهنگی خوب، مطلوب و مناسب و یا بد، غیر مطلوب و نامناسب تلقی می‌شود.

-رفتار؛ در تعریف رفتار^۲ گفته‌اند: «هر فعالیت و عملی که موجود زنده انجام می‌دهد و متضمن کارهای بدنی آشکار و پنهان، اعمال فیزیولوژیک، عاطفی و فعالیت عقلی می‌باشد».^۳ با توجه به این تعریف روشن می‌شود که رفتار، ارتباط تنگاتنگی با نگرش (افکار و عقاید) و ارزش (احساسات و عواطف) دارد.

-فرهنگ؛ در تعریف فرهنگ از منظر دین و قرآن می‌توان چنین گفت:

«فرهنگ عبارت است از کیفیت یا شیوه زیست‌بایسته و فعالیت انسان‌ها در حیات مادی و معنوی که مستند به وحی، طرز تعقل سلیم و احساسات تصعید شده آنان در حیات معقول تکاملی باشد».

روش تحقیق و جمع‌بندی یافته‌ها

در انجام این تحقیق از روش تحقیق تحلیلی بهره گرفته شده است. تحلیل محتوا به هر نوع فنی اطلاق می‌شود که در راه استنتاج منظم و عینی ویژگی‌های خاص یک متن به کار می‌آید. تحلیل محتوا مقوله‌بندی همه اجزای یک متن در جعبه‌های مختلف است. منظور از جعبه‌ها در این تعریف، مقوله‌هاست که از آغاز کار صورتی عملیاتی می‌یابند، یعنی به دقت و وضوح کامل تعریف می‌شوند و می‌توانند متنی چند هزار صفحه‌ای را در یک جدول ارائه دهند، به طوری که خواننده با پیام‌های اساسی اثر آشنا شود. تحلیل محتوا به عنوان یک روش عبارت است از شناخت و برجسته ساختن محورها یا خطوط اصلی یک متن یا متون مکتوب. همچنین، ابزار گردآوری داده‌ها که از آن برای تحلیل محتوای آیات و یافتن شاخص‌های مستند به آیات قرآن کریم استفاده شده است، نرم افزار جامع قرآن کریم با امکان جستجوی تخصصی در آیات و شرح تفاسیر نمونه و المیزان بوده است.

^۱. عبدالرضا حاجیلری، کنکاشی در تغییر ارزش‌ها پس از پیروزی انقلاب اسلامی (تهران: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲)، ص. ۴۱.

^۲. Behavior

^۳. علی اکبر شعاری نژاد، فرهنگ علوم رفتاری (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۵)، ص. ۵۲.

بخش دوم: مبانی نظری

مقدمه

یکی از سنت‌های رایج در میان نخبگان، مخصوصاً در میان سیاستمداران، ستایش از تاریخ و فرهنگ تاریخی جامعه خود است. علت این کار گذشته از دلبستگی و پیوند عاطفی انسان با پیشینه‌اش، نقش فرهنگ در شکل‌گیری هویت و شخصیت جامعه است. همان‌گونه که جامعه‌شناسان و پژوهشگران عرصه فرهنگ گفته‌اند، تاریخ و فرهنگ یک جامعه، هویت آن جامعه را می‌سازد و طبیعتاً هر فرد یا جامعه‌ای نسبت به هویت خویش دیدگاه مثبت و ستایش‌آمیز دارد. این حقیقت تا جایی ریشه دارد که حتی مصلحان یک جامعه نیز در مقام اصلاح‌گری، گاهی از کنار ضعف‌ها و کاستی‌ها با سکوت می‌گذرند و در سکوت، به تغییر آن می‌اندیشند. اما قرآن کریم در این زمینه روش معکوس دارد. قرآن در راستای تحقق جامعه انسانی یکی از چیزهایی که بر آن تأکید دارد، فهم و باور صادقانه انسان و جامعه نسبت به ضعف‌ها و کاستی‌های خود است تا از این طریق پایه‌های شکل‌گیری یک فرهنگ در حال تعالی در مسیر قرب الی الله به وجود آید. در همین راستا حقایق زیادی از ضعف‌ها و نقص‌های روانی و رفتاری انسان یا کاستی‌ها و انحرافات در سنت‌ها، بینش‌ها و ارزش‌های جامعه عصر نزول یا جوامع گذشته در قرآن مطرح شده است؛ با این هدف که این کاستی‌ها و کژی‌ها مورد توجه قرار گیرد و در مسیر اصلاح و ایجاد شخصیت و رفتار درست یا پایه‌گذاری سنت‌ها و ارزش‌های پسندیده و به عبارت دیگر فرهنگ برگرفته از تعالیم اسلامی از آن‌ها عبرت گرفته شود.^۱ به همین سبب تقدیس و پیروی کورکورانه و نابخردانه مشرکان و منحرفان نسبت به تاریخ و فرهنگ گذشته شان به عنوان یک تفکر غلط، نقد و نفی شده است. در این رابطه در سوره بقره می‌فرماید: «و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: نه! بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند پدران‌شان چیزی را درک نمی‌کرده

^۱ سید محمد حسین فضل الله، تفسیر من وحی القرآن (بیروت: دارالماک للطباعة والنشر، ۱۴۱۹ق)، ص. ۲۷۶.

و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم در خور پیروی هستند؟]^۱. همچنین در سوره یونس می‌فرماید: «گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا ما را از شیوه‌ای که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم بازگردانی؟»^۲ و در سوره لقمان می‌فرماید: «و چون به آنان گفته شود آنچه را که خدا نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: «نه!» بلکه آنچه که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم». آیا هر چند شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فرا خواند؟^۳

بنابراین، همانطور که مشخص است، فرهنگ و اصلاح آن و عدم پایبندی به آن بخش از فرهنگ گذشتگان که طبق مبانی اسلام غلط محسوب می‌شود، در قرآن همواره مورد تأکید قرار گرفته است. فرهنگ گرچه هویت اجتماعی انسان و روح کلی جامعه است، اما در مقام اصلاح و جراحی، به جای تقدیس و ستایش یا چشم فرو بستن بر کاستی‌ها و خلأهایش، باید منصفانه و بی‌طرفانه آنرا شناخت و این آگاهی و اعتراف را به وجدان اجتماعی تبدیل نمود تا انگیزش درونی نسبت به تغییر آن پدید آید.^۴

از منظر قرآن کریم انسان موجودی ارزشمند و کرامت یافته است^۵ که در بهترین و زیباترین اندازه گیری‌ها و قالب‌ها آفریده شده است.^۶ این انسان باید با برخورداری از توانمندی‌های شگرف و ظرفیت بیکران‌ای که در وجود او نهاده شده و با استفاده از هدایت الهی سیر تکاملی خود را رقم زند و متخلق به اخلاق الهی هم در بعد فردی و هم در بعد اجتماعی شود تا غایت خلقت او که رسیدن به اوج خلیفه الهی و خداگونگی است، تحقق یابد.^۷ و بیان قرآن بیانی است که زمینه‌ساز چنین تحولی است.

^۱. «إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا أَوَّلُو كَانُوا هُمْ لَا يَفْقَهُونَ شَيْئاً وَ لَا يَهْتَدُونَ»؛ (بقره، ۱۷۰)

^۲. «قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا»؛ (یونس، ۷۸)

^۳. «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءُنَا أَوَّلُو كَان الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ»؛ (لقمان، ۲۱)

^۴. احمد ترابی، «قرآن و مهندسی فرهنگی»، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی: ویژه قرآن و مهندسی فرهنگی، ۵۴ و ۵۵ (۱۳۸۷)، ص ۴.

^۵. «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»؛

^۶. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»؛

^۷. علی ذوعلم، «شاخص‌های تربیت دینی از نگاه قرآن کریم»، مجله رشد: ویژه نامه آموزش قرآن، ۷

(۱۳۸۰)، ص. ۲۴.

یکی از ویژگی های بیانی قرآن، گویایی و رسایی است. قرآن به رغم اینکه مشتمل بر متشابهات است،^۱ اما از لحاظ تفهیم و رساندن مطلب به مخاطب، هیچ گونه ابهام و نارسایی ندارد و چنان که خود می گوید، زبانش «مبین» است.^۲ از همین رو، مشرکان مکه به خوبی منظور آیات را می فهمیدند و تحت تأثیر آن قرار می گرفتند.^۳

این واقعیت گذشته از آنکه نشان می دهد تشابه آیات در محتوا و حقیقت مفاهیم است نه در قالب بیانی آن، یک نکته مهمی نیز در رابطه با روش تأثیرگذاری پیام اصلاحی دارد و آن اینکه تغییر لایه های گوناگون فرهنگ در سطح عموم مردم نمی تواند در قالب اصطلاحات خاصان و بیان پیچیده صورت گیرد. زبان فرهنگ سازی و فرهنگ پیرایی به تناسب گستره مخاطبان باید زبان عمومی باشد و این ویژگی است که قرآن از آن برخوردار است. شاید مقصود از زبان قوم که قرآن در رابطه با رسالت انبیا مطرح می کند^۴ نیز همین باشد.

قرآن کریم، کتابی است که فرهنگ سازی خویش را در طول تاریخ اسلام عملاً نشان داده است. تأکید و تمرکز بسیاری از آیات قرآن کریم بر حفظ حقوق افراد جامعه و محوریت قرار دادن عدالت در مناسبات اجتماعی خود حکایت از این ظرفیت فرهنگ سازی دارد. بنابراین به راحتی می توان گفت در جامعه اسلامی هر گونه تلاشی در جهت فرهنگ سازی، بدون توجه به آیات فرهنگ آفرین قرآن کریم، آب در هاون کوبیدن است. این پژوهش، سعی دارد به بررسی مؤلفه های فرهنگ از نگاه قرآن کریم بپردازد تا شاید که از این طریق زمینه تحول فرهنگی با محوریت قرآن کریم در جامعه ای که منتسب به جامعه ای اسلامی است فراهم گردد.

مفهوم شناسی دین و فرهنگ

^۱. «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ»؛ (آل عمران، ۷)

^۲. «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»؛ (نحل، ۱۰۳)

^۳. محمد جواد مغنیه، التفسیر المبین (قم: موسسه دارالکتاب الاسلام، ۱۴۲۸ق)، ص. ۷۰۵.

^۴. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ»؛ (ابراهیم، ۴)

واژه «فرهنگ»^۱ واژه‌ای است که از دیرباز مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است. این واژه در معانی مختلفی بکار گرفته شده است و در عمومی‌ترین حالت آن به معنای دانش و ادب بکار برده شده و شاعرانی چون کسایی، فردوسی، فرخی، عنصری، ناصرخسرو، خاقانی، نظامی و مولوی آن را به همین معنا دانسته و در همین معنا به کار برده‌اند.

این واژه در قرن اخیر، در زمینه تربیت نیز به کار رفته و تنها در چند دهه اخیر است که کاربردهای آن گسترش بیشتری یافته است، به طوری که پژوهشگران از ارائه تعریفی دقیق و همه جانبه برای آن بازمانده و یا در ارائه تعریفی همه پسند، گرفتار تنگنا شده‌اند!

بررسی ادبیات پژوهشی موضوع نشان می‌دهد که از دیرباز «فرهنگ»، «اخلاق»، «آداب» و «باورها» در سطوح مختلف و به شیوه‌های گوناگون مورد توجه جوامع و گروه‌های بشری بوده است و بعضاً به جای یکدیگر به کار گرفته شده ولی به این مقوله آنچنان که باید، نظام‌مند و حسابگرانه و دقیق - چونان مقولات سخت افزاری - نگریسته نشده است. گویی اساساً «فرهنگ» نیازی به این ریزنگاری‌ها و سنجش‌ها و مدیریت‌ها ندارد! و یا بر فرض ریزنگری و محاسبات علمی، اجرا و تحقق آن در مقوله «فرهنگ»، دشوار، دیربازده و ناماندگار است!

دانش‌هایی چون جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، علوم تربیتی، خواسته یا ناخواسته به برخی مقولات فرهنگی نظر افکنده‌اند، ولی به خود اجازه نداده‌اند که بر آن بخش از دانش یافته شده، نام و عنوان «مطالعات فرهنگی» را اطلاق کنند.

از سوی دیگر همه تلاش و تحرک‌های علمی، تجربی، فلسفی، اجتماعی و سیاسی بشر در طول تاریخ به دستاوردهایی منتهی شده است که فرهنگ بشری را دانسته و ندانسته تحت تأثیر خود قرار داده است. به تعبیر دیگر، دستاوردهای سخت افزاری انسان، نرم افزار فکری، اخلاقی، اعتقادی، ارزش‌گذاری و بینشی او را نسبت به خود، جامعه و جهان تغییر داده است، بی آن که معمولاً انسان نسبت به آن تغییرها و تحولات، طراح حسابگرانه و عالمانه‌ای داشته باشد. گویی «فرهنگ» زورقی است بر دریای تحولات صنعتی، تکنولوژیکی، اقتصادی، سیاسی و نظامی که همواره دستخوش امواج پرتلاطم این دریا واقع

1. Culture

می‌شود و تابعی از آن است و مدیریتی بنیادین و مستقل نمی‌تواند پیدا کند! این همان بینشی است که باعث شده در دو سه قرن اخیر - پس از رنسانس - متفکران غربی برای رفع بحران‌های روحی و کاستن از ناهنجاری‌های رفتاری، به جای حرکت اثباتی در قلمرو فرهنگ فردی و اجتماعی، به نفی برخی قواعد اجتماعی و قراردادهای اخلاقی رو آورند. گویی در زمینه ارتقای فرهنگی نمی‌توان کاری عملی و اثباتی انجام داد و این ممنوعیت‌های اعتقادی و اخلاقی است که با پشتوانه‌های اجرایی خود، بحران آفریده است و کافی است که پشتوانه‌های اجرایی و اعتقادی جرایم اخلاقی برداشته شده تا بحران از میان برود!

از سوی دیگر، در همین بستر اجتماعی بود که مارکسیسم برای دستیابی به عدالت اجتماعی و رفع تبعیض طبقاتی - که پیوندی عمیق با فرهنگ بشری دارد - به این نتیجه رسید که روابط اقتصادی را تحت اشراف و نفوذ درآورد و معتقد شد که فرهنگ تابعی از روابط اقتصادی است. هم‌سویی لیبرالیسم و مارکسیسم در این نقطه بود که برای فرهنگ اصالتی قائل نبودند تا به تلاش برای تعالی آن بیندیشند، و آن مقدار از تغییرات فرهنگی که هر یک خود را بدان نیازمند می‌دیدند، از طریق سازماندهی سایر نهادها و روابط اجتماعی جستجو می‌کردند.

در حال حاضر، برای فرهنگ از زوایای گوناگون تعریف‌های متعدد شده است؛ برخی نویسندگان مجموعه تعاریف فرهنگ را در شش دسته طبقه‌بندی کرده‌اند که شامل موارد ذیل است^۱:

۱. تعاریف تشریحی
۲. تعاریف هنجاری
۳. تعاریف ساختاری
۴. تعاریف تاریخی
۵. تعاریف روانشناختی
۶. تعاریف تکوینی

^۱. داریوش آشوری، تعاریف‌ها و مفهوم فرهنگ (تهران: آگاه، ۱۳۷۹)، صص. ۶۵-۴۷.

اگر منظرهای گوناگون را به لحاظ عینیت و وجود واقعی فرهنگ در یک نقطه مشترک کنار هم بگذاریم، شاید بتوان گفت نقطه مشترک همه آنها عبارت است از باورها و ارزش‌ها به علاوه مظاهر و تجلیات آن دو (هنجارها، سنت‌ها، نمادها، فنون، هنرها و...) در عینیت زندگی انسان.

از منظر لغوی فرهنگ به معنی کشت و پرورش گیاهان^۱، استعدادهای فکری و اخلاقی پرورش یافته به وسیله آموزش و ذوق اعتلا و گسترش پیدا کرده از راه تربیت فکری و زیباشناختی^۲، می‌باشد و در اصطلاح حوزه علوم اجتماعی با عبارت‌های گوناگون و متعدد تعریف شده است. رقم چهارصد که در شمارش تعداد تعریف‌های مربوط به فرهنگ به کار رفته نشانه اوج آشفتگی و نیز شدت علاقمندی می‌نماید.^۳

خوشبختانه تفاوت تعبیرها از نوع تضاد نیست، بلکه از سنخ اجمال و تفصیل است که در سه تعریف ذیل قابل درک می‌باشد:

- «عبارت است از سبک زندگی».^۴

- «فرهنگ مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و هنجارهایی است که رفتار خاص افراد یک جامعه را از رفتار جوامع دیگر ممتاز می‌کند».^۵

- «فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای است که شامل معارف، معتقدات، هنر و ضوابطی است که فرد به عنوان عضو جامعه، از جامعه خود فرا می‌گیرد و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را بر عهده دارد».^۶

- پل تیلیش دین و ایمان را عبارت می‌داند از حالت ره‌اشدن به دست دلبستگی غایی که وابسته به خداوند است که تمام لحظه‌ها، تمام کارها و تمام دلبستگی‌های کوچک را

^۱. آندرو میلنر و جف براویت، درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر، مترجم: جمال محمدی (تهران: ققنوس، ۱۳۹۰)، ص. ۳۵.

^۲. غلامحسین صدری افشار و دیگران، فرهنگ جیبی فارسی امروز، چ اول (تهران: موسسه نشر کلمه، ۱۳۷۷)، ص. ۹۳۷.

^۳. محمود روح الامینی، زمینه فرهنگ شناسی (تهران: عطار، چ هشتم، ۱۳۸۸)، ص. ۱۷.

^۴. آندرو میلنر و جف براویت، درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر، مترجم: جمال محمدی (تهران: ققنوس، ۱۳۹۰)، ص. ۳۱۹.

^۵. حمید عنایت، شش گفتار درباره دین و جامعه (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ سوم، ۱۳۶۹)، ص. ۶۶.

^۶. فرانک رابرت و ای ولوی، انسان شناسی فرهنگی، مترجم: علیرضا قبادی، چ اول (همدان: دانشگاه بوعلی سینا، ۱۳۷۸)، ص. ۲۰.

پوشش می‌دهد و دین به این معنا را «جوهر فرهنگ» و فرهنگ را «صورت دین» قلمداد می‌کند.^۱

- برخی هم بُعد معرفتی فرهنگ را محور قرار داده و می‌گویند: «فرهنگ ترکیبی است از معرفت نمادها، معرفت تکنولوژی اجتماعی، معرفت ایدئولوژی‌ها، معرفت هنجارهای اجتماعی، معرفت ارزش‌ها و معرفت جایگاه‌ها و نقش‌های اجتماعی افراد».^۲

فرهنگ را با هر تعریفی بپذیریم، قلمرو گسترده‌ای دارد «با تمام طبقات جامعه در رابطه با وظایفشان، ارتباط برقرار می‌کند. در تمام شئون فرد و در ساخت جامعه دخالت می‌کند. همزمان، هم به مشکل رهبری می‌پردازد و هم به حل مشکل توده‌ها».^۳

در ماده (۱۶) بیانیه سیاست‌های فرهنگی مصوب کنفرانس جهانی سیاست‌های فرهنگی در مکزیک در سال ۱۹۸۲، آمده است که فرهنگ تمام ویژگی‌های متمایزکننده درهم تافته معنوی، مادی، فکری و عاطفی است که خصلت جامعه یا یک گروه اجتماعی را می‌نمایاند. فرهنگ نه فقط شامل هنرها و ادبیات می‌شود بلکه شیوه‌های زندگی، حقوق اساسی انسان، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و باورها را دربر می‌گیرد».^۴

فرهنگ با معنی توسعه یافته‌اش به عنوان ضامن تعادل عادلانه توزیع و تبادل کالاهای مادی و معنوی در جامعه بشری وانمود گردید.^۵

«رنه مائو» (مدیرکل یونسکو در آغاز نیمه دوم قرن بیستم)، ارزش‌های بازتاب یافته در فرهنگ به معنای جدید را این‌گونه توصیف می‌کند:

فرهنگ، عامل دستیابی انسان به توجیه شأن و مقام خود، دلایلی برای انتخاب نهایی هنگام رو به رو شدن با مسأله مرگ و زندگی، روزنه بازیافت هویت و توانایی خود برای

^۱ سید ابراهیم سجادی، «قرآن، حکومت و توسعه فرهنگ»، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی: ویژه قرآن و مهندسی فرهنگی، ۵۴ و ۵۵ (۱۳۸۷)، ص. ۸۶.

^۲ دی ایتزن و استنلی، «فرهنگ به مثابه معرفت مشترک»، ترجمه ضیاء تاج الدین، نامه فرهنگ، ۷۲ (۱۳۸۳)، ص. ۱۱۳.

^۳ مالک ابن نبی، مشکلات الحضاره مشکله الافکار فی العالم الاسلامی، ترجمه بسام برکه و همکاران (بیروت: دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۳ق)، ص. ۸۶.

^۴ چنگیز پهلوان، فرهنگ‌شناسی (گفتارهایی در زمینه فرهنگ و تمدن)، چ دوم (تهران: قطره، ۱۳۸۲)، ص. ۱۵۲.

^۵ گزایوه دوپویی، فرهنگ و توسعه: از پذیرش تا ارزیابی، مترجمان: فاطمه فراهانی و عبدالحمید زرین قلم (تهران: مرکز انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۷۴)، ص. ۱۸.

آفرینندگی و خلاقیت، وسیله شناخت جایگاه خود در جهان و تشخیص رخدادها و نشان دادن عکس العمل درست، آزادی عمل در برابر فشار مصرف گرایی و دادن جواب به این سؤال که انسان روی زمین چه می‌کند، می‌باشد»^۱.

آشوری در تعریف فرهنگ به شش گروه از تعاریف اشاره کرده و به بیان مفصل تعاریف مربوط به صاحب‌نظران مختلف در این باره می‌پردازد. این شش گروه از تعاریف شامل موارد زیر هستند و نظر به اینکه تعاریف مربوط به دو رویکرد وصف گرایانه (مصدق گرایانه) و روانشناسیک (کارکردگرایانه) تناسب بیشتری با اهداف این پژوهش دارد، برخی تعاریف مربوط به آن‌ها مورد اشاره قرار می‌گیرد.^۲

گروه الف: تعاریف‌های وصف گرایانه (مصدق گرایانه)

گروه ب: تعاریف‌های تاریخی

گروه پ: تعاریف‌های هنجاری

گروه ت: تعاریف‌های روان شناسیک (کارکردگرایانه)

گروه ث: تعاریف‌های ساختاری

گروه ج: تعاریف‌های تکوینی

رویکرد وصف گرایانه (مصدق گرایانه) در تعریف فرهنگ

در تعریف فرهنگ گروهی از صاحب‌نظران هستند که رویکرد مصداق گرایانه دارند و چون اندیشمندان دینی، با توجه به مصادیق و ویژگی‌های مشترک فرهنگ‌ها به تعریف فرهنگ می‌پردازند. برای نمونه تعریف ادوارد تایلر^۳ که به باور شماری، از بهترین تعاریف فرهنگ شناخته می‌شود و جامع افراد و مانع اغیار معرفی می‌شود، در شمار تعاریفی است که با رویکرد مصداق گرایانه شکل گرفته است به این صورت که «فرهنگ یا تمدن، کلیت

^۱. رنه مائو، «مسائل و چشم اندازهای فرهنگ در جهان کنونی»، ترجمه آدینه، فصلنامه فرهنگ و زندگی، ۱۵ (۱۳۵۳)، ص. ۱۴.

^۲. داریوش آشوری، تعاریف‌ها و مفهوم فرهنگ (تهران: آگاه، ۱۳۷۹)، ص. ۴۷.

^۳. E. B. Tylor.

در هم بافته‌ای است شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم و هرگونه توانایی و عادت‌هایی که آدمی همچون عضوی از جامعه به دست می‌آورد.^۱

لووی^۲ نیز با رویکرد مصداق‌گرایی به تعریف فرهنگ می‌پردازد و چون تایلر، فرهنگ را نتیجه زندگی اجتماعی می‌خواند: «فرهنگ عبارت است از اعتقادات، رسوم، رفتار، فنون، سیستم تغذیه و بالاخره مجموعه آنچه که فرد از جامعه خود می‌گیرد. یعنی مجموعه‌ای که نتیجه فعالیت‌ها و ابداعات شخص او نیست، بلکه به عنوان میراث گذشتگان از راه فراگیری مستقیم و غیر مستقیم به او منتقل می‌شود».^۳

مونتی^۴ نیز فرهنگ را با توجه به مصادیق آن تعریف می‌کند؛ «ارزش‌های معنوی، هنجارها و نظام اعتقادات یک جامعه؛ مشتمل بر سنت‌ها، آداب و رسوم، مذاهب و ایدئولوژی‌ها، تشریفات مذهبی، میراث، زبان و کلیه عادت‌ها و دیدگاه‌های مشترک».^۵

رالف لیتون^۶، انسان‌شناس برجسته آمریکایی نیز در تعریف فرهنگ، مصداق‌گرا نشان می‌دهد، با این تفاوت که او تنها از یک مصداق برای تعریف فرهنگ سود می‌گیرد؛ «فرهنگ ترکیبی از رفتار مکتسب است که به وسیله اعضای جامعه معینی، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و در میان افراد مشترک است».^۷

هری^۸ نیز پس از تعریف فرهنگ به «بخش انسان ساخته محیط»، جنبه‌های عینی فرهنگ را از جنبه‌های ذهنی فرهنگ جدا می‌کند و ابزار، جاده‌ها و ایستگاه‌های رادیویی را در شمار جنبه‌های عینی فرهنگ قرار می‌دهد و طبقه‌بندی‌ها، هنجارها، قواعد و ارزش‌ها را

^۱ یدالله هنری لطیف پور، فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹)، ص. ۲۱.

^۲ Lowie

^۳ محمد بهرامی، «نسبت دین و فرهنگ از نگاه قرآن»، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی: ویژه قرآن و مهندسی فرهنگی، ۵۴ و ۵۵ (۱۳۸۷)، ص. ۱۷۵.

^۴ Monetti

^۵ پالمر مونتی و همکاران، نگرش جدید بر علم سیاست، مترجم: منوچهر شجاعی (تهران: وزارت امور خارجه، موسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۸۹)، ص. ۹۹.

^۶ Ralf linton.

^۷ احسان نراقی، علوم اجتماعی و سیر تکوینی آن (تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۵)، ص. ۱۳.

^۸ Hery

از جنبه‌های ذهنی فرهنگ می‌شناسد و بر این باور است که جدا سازی جنبه‌های عینی از ذهنی، امکان مطالعه چگونگی تأثیر فرهنگ ذهنی بر رفتار را فراهم می‌سازد.^۱

علیان نیز با رویکرد مصداق گرایی، مجموعه‌ای از معارف عملی و نظری را فرهنگ می‌خواند. او بر این باور است که انسان به اعتبار آنکه عضوی از جامعه است، به فرهنگ دست می‌یابد.^۲

یونسکو^۳ نیز فرهنگ را با رویکرد مصداق گرایی تعریف می‌کند: «فرهنگ، مجموعه‌ای پیچیده از خصوصیات احساسی، فکری و غیرمادی است که به عنوان شاخص جامعه و یا گروهی اجتماعی مطرح می‌شود». (تعریف فرهنگ، ارائه شده توسط کمیسیون فرهنگی یونسکو، ۱۹۸۳) همین نهاد بین المللی در سال ۱۹۹۷، تعریف دیگری از فرهنگ عرضه می‌دارد و فرهنگ را کلیتی نامد که ویژگی‌های مادی، فکری و احساسی یک گروه اجتماعی را مشخص می‌کند. این تعریف نه تنها فرهنگ هنر و ادبیات را در بر می‌گیرد، بلکه شامل آیین‌های زندگی، حقوق اساسی نوع بشر و نظام‌های ارزشی سنت‌ها و باورها نیز می‌شود.

رویکرد روانشناسیک (کارکرد گرایانه) در تعریف فرهنگ

شمار دیگری از صاحب نظران، رویکرد کارکرد گرایانه به تعریف فرهنگ دارند. در این گروه از تعاریف تأکید بر فرهنگ همچون وسیله سازواری^۴ و حل مسأله، تأکید بر آموختگی و عادت می‌شود. برای نمونه اسمال^۵ در تعریف فرهنگ می‌نویسد: «فرهنگ، ساز و برگ فنی، مکانیکی، مغزی و اخلاقی است که با به کار گرفتن آن در دوره‌ای خاص به

^۱. هری چارا لامبوس تریاندیس، فرهنگ و رفتار اجتماعی، مترجم: نصرت فتحی (تهران: رسانش، ۱۳۸۷)، ص. ۲۶-۲۷.

^۲. شوکت محمد علیان، الثقافة الاسلامیه و تحدیات العصر (ریاض: دارالشواف، ۱۹۹۶م)، صص. ۳۰-۳۲.

^۳. UNESCO

^۴. Adjustment

^۵. Small

مقاصد دست می‌یابند. در فرهنگ وسایلی وجود دارد که انسان‌ها به یاری آن‌ها به هدف‌های فردی و اجتماعی خویش می‌رسند.^۱

داوسن^۲ نیز با رویکرد کارکرد گرایی در تعریف فرهنگ می‌گوید: «فرهنگ راه و روش مشترک زندگی است که سبب تطبیق انسان با محیط طبیعی و نیازهای اقتصادی خود می‌شود».^۳

در رویکرد این گروه از کارکرد گرایان، ارزش‌ها در یک نظام فرهنگی، فاقد وجاهت هستند، به گونه‌ای که اگر عناصر فرهنگ و ارتباط میان آن‌ها برای یک نظام سودمند افتد، آن عناصر باید در جامعه حفظ و پیاده گردد، هر چند این عنصر فرهنگ ناسازگار با ارزش‌های انسانی جلوه کند.

آنان که در تعریف فرهنگ، یک تعریف نظام گرایانه را نیز دنبال می‌کنند، همین کارکردها را برای فرهنگ باور دارند. برای نمونه کلیفورد گیرتز سه ویژگی مهم برای یک نظام فرهنگ شمارش می‌کند:

الف) پیوند دهنده بودن،

ب) ارزش بودن فرهنگ،

ج) جامعیت فرهنگی.

گی روشه نیز سه هدف اصلی برای یک نظام فرهنگ یاد می‌کند:

الف) ساختن جامعه،

ب) تأثیر گذاری روانی و اجتماعی،

ج) تعریفی انسانی.

مؤلفه‌ها یا عناصر فرهنگ

^۱. ابراهیم فیاض، «تأثیر چگونگی تعریف فرهنگ بر برنامه ریزی و سیاست گذاری فرهنگ»، فصلنامه شورای فرهنگ عمومی، ۳ (۱۳۸۵)، ص. ۳.

^۲. Dawson

^۳. همان منبع.

عناصر تشکیل دهنده فرهنگ به گونه‌های مختلف دسته بندی شده است. یک محقق چینی عناصر فرهنگ را به چهار دسته زیر تقسیم می‌کند:

۱. عناصر مربوط به رابطه انسان با طبیعت.
 ۲. عناصر مربوط به روابط انسان با طبیعت و با دیگر انسان‌ها.
 ۳. عناصر حاکم بر روابط انسان‌ها شامل زبان، ارتباطات، نظام آموزشی، جشن‌ها، هنرها، بازی‌ها و مانند آن.
 ۴. عناصر حاکم بر رابطه انسان با ماوراء الطبیعه مانند تعالیم دینی، عقاید و اعمال عامه.^۱
- مصباح، فرهنگ را مرکب می‌داند از سه عنصر هستی‌شناسی، ارزش‌ها و خوب و بد‌های ثابت و ابدی و در نهایت شیوه‌های رفتاری خاص برخاسته از آن بینش‌ها و ارزش‌ها.^۲

علامه جعفری عناصر فرهنگ را به دو بخش محسوس و شفاف تقسیم می‌کنند: «بعد محسوس و ملموس فرهنگ عبارت است از اندیشه‌ها و آرمان‌ها و سایر توجیهات تجسم یافته زندگی مانند آثار هنری تجسم یافته و علم تجسم یافته در تکنولوژی. بعد شفاف فرهنگ عبارت است از آرمان‌ها، عواطف، اخلاق و هدف عالی که برای حیات انتخاب می‌شوند و زندگی آدمی را توجیه می‌کنند و مانند فضای روشن و عینک صاف عامل دیدن مخصوص اجسام می‌شوند، بدون اینکه خود آن‌ها مانند یک نمود عینی محسوس و ملموس مورد توجه قرار گیرند».^۳

همچنین با توجه به آنچه که در قسمت قبل مربوط به انواع تعاریف از سوی مصداق‌گرایان توضیح داده شد، برخی فرهنگ را مجموعه‌ای از چهار دسته از عناصر خوانده‌اند:

^۱. سید ابراهیم سجادی، «قرآن، حکومت و توسعه فرهنگ»، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی: ویژه قرآن و مهندسی فرهنگی، ۵۴ و ۵۵ (۱۳۸۷)، ص. ۱۱۴.

^۲. محمد تقی مصباح یزدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، دین و مفاهیم نو، جلد سوم (تهران: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمه الله)، چ چهاردهم، ۱۳۸۰)، ص. ۱۰۳.

^۳. محمد تقی جعفری، فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو (تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، چ چهارم، ۱۳۸۸)، ص. ۷۸.

الف) عناصر مربوط به رابطه انسان با طبیعت (چون تکنولوژی، صنایع دستی، طب سنتی، طرز تهیه غذا، غیب گویی و جادوگری).

ب) عناصر مربوط به روابط انسان با خود و یا دیگر انسان‌ها و طبیعت (مانند سازمان‌های اجتماعی، اقتصادی، مناسبات تولیدی، پیوندهای خانوادگی، معرفت به خویشان، سواد، علم و تحقیقات، تغذیه مناسب، عدم از خود بیگانگی، عدم خودکشی).

ج) عناصری که بر روابط بین انسان‌ها حاکمند. (مانند زبان، ارتباطات، نظام آموزشی، جشن‌ها، هنرها، بازی‌ها، جنگ، ازدواج، عدم طلاق، عدم سرقت، رعایت قانون، عدم تصادفات و روابط صحیح اقتصادی).

د) عناصر حاکم بر رابطه انسان با ماوراء الطبیعه (مثل تعالیم الهی و دین، عقاید و اعمال عامه).^۱

کارکردهای فرهنگ

فرهنگ بعنوان نظامی منسجم و متشکل از اجزای مختلفی از قبیل افکار، عقاید، باورها، هنجارها، ارزشها و نگرشها و... بدیهی است که کاربردهای متفاوتی را در هر جامعه‌ای ایفا می‌نماید. علمای علوم اجتماعی کارکردهایی را برای فرهنگ مطرح نموده‌اند که برخی از آنها عبارتند از:

۱. همبستگی و انسجام اجتماعی
۲. ایجاد هویت فرهنگی
۳. تضمین بقا و تداوم تاریخی جامعه
۴. تمایز فرهنگ جوامع از یکدیگر
۵. زمینه‌سازی روابط اجتماعی
۶. بنای شخصیت اجتماعی افراد جامعه.^۲

^۱ محمد توحید فام، موانع توسعه فرهنگی در ایران (تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۶)، ص. ۲۰-۱۹.

^۲ ریشه گی، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی عمومی: کنش اجتماعی، مترجم: هما زنجانی‌زاده، چ سوم (مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۴)، ص. ۱۲۹.

۱. همبستگی و انسجام اجتماعی

فرهنگ پایه‌های همبستگی و انسجام اجتماعی را فراهم می‌نماید و الهام بخش وفاداری و فداکاری در راستای اهداف جامعه است. با توجه به اینکه جامعه متشکل از خرده‌نظام‌های مختلف است، کارکرد انسجام اجتماعی فرهنگ موجب هماهنگی نهادها و بخش‌های مختلف جامعه می‌گردد.

بنابراین «فرهنگ به عنوان جهات فکری، اخلاقی و نمادی مشترک بین تعدادی اشخاص است که به کمک آن، این اشخاص می‌توانند با یکدیگر مرتبط شوند و روابط خویشاوندی و علائق مشترک تفاوت‌ها و تضادها را بازشناسند و بالاخره هر یک از آنها بطور فردی و یا جمعی خود را عضو یک کل بدانند که فراتر از آنهاست و آن را جامعه می‌نامند.

۲. ایجاد هویت فرهنگی

فرهنگ به افرادی که درون آن زندگی می‌کنند، و به طور مشترک از آن تبعیت می‌کنند، احساس یگانگی و وحدت وجدان جمعی می‌بخشد که به کمک آن می‌توانند مرز بین خودی و غیرخودی را تشخیص دهند. این اجزاء فرهنگی، عامل اصلی مرزبندی گروه‌ها و مجموعه‌های مختلف انسانی و مشخص‌کننده روابط درون گروهی و برون گروهی آنهاست.^۱ این به مفهوم داشتن فرهنگ خاصی است که افراد از طریق فرایند فرهنگ‌پذیری آن را درونی می‌نمایند.

۳. تضمین بقا و تداوم تاریخی جامعه

تضمین بقا و تداوم تاریخی یک جامعه از دیگر کارکردهای مهم یک فرهنگ است. میراث فرهنگی هر جامعه‌ای از طریق فرایند اجتماعی کردن و تفسیر ارزشهای جامعه به نسلهای بعدی انتقال می‌یابد و تداوم فرهنگ یک جامعه بدین صورت امکان‌پذیر گشته و موجبات بقای آن فراهم می‌گردد.^۲

^۱. همان منبع: ۱۲۶.

^۲. حسین پیرنیا، نظریات جمعیت‌شناسی (تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۶۴)، ص. ۱۹۶.

۴. تمایز فرهنگ جوامع از یکدیگر

کارکرد مهم دیگری که فرهنگ شناسان نیز در تعریف فرهنگ بدان اشاره نموده‌اند، «همانا تمایز بخشیدن به جوامع گوناگون می‌باشد. در حقیقت فرهنگ همچون علامت ساختی برای آن‌ها به شمار می‌رود. و به شیوه‌ای معنادار، ملت‌ها را از یکدیگر مجزا و مشخص می‌کند». به عبارتی کارکرد مذکور، زمینه ایجاد هویت اجتماعی از جمله کارکردهای فرهنگ که قبلاً بدان اشاره گردیده، را فراهم می‌آورد. اعضاء جوامع مختلف از طریق فرهنگ ملی از یکدیگر شناسایی می‌شوند.

۵. زمینه‌سازی روابط اجتماعی

انسان به عنوان موجودی اجتماعی، از زندگی جمعی و اجتماعی بهره می‌جوید. و به لحاظ گسترش جوامع امروزی، در تحقق اهداف و رفع نیازها، وابستگی متقابلی به یکدیگر دارد. به اعتقاد پارسونز «یکی از کارکردهای فرهنگ، ایجاد ارتباط جمعی است».^۱ در واقع افراد، در عصر حاضر که به عصر ارتباطات معروف گشته است، اطلاعات مختلفی را کسب می‌نمایند و به شیوه‌های مختلف در جهت اهداف فردی و اجتماعی از آن بهره می‌جویند. و این تبادل در قالب فرهنگ و متناسب با ویژگی‌ها و سطح پیشرفت و رشد یافتگی آن (در جوامع مختلف پیشرفته و در حال توسعه) صورت می‌پذیرد.

۶. مبنای شخصیت اجتماعی اعضای جامعه

«فرهنگ ورای تفاوت‌های فردی و شخصیتی افراد عمل نمود. و شخصیت اعضاء جامعه را تحت الشعاع خود قرار داده و پایه‌های شخصیت اجتماعی آنان را بنا می‌نهد» به طوری که همه اعضاء با وجود تفاوت‌های فردی در قالبی رفتاری، مطابق با فرهنگ جامعه خویش قرار می‌گیرند و بدین ترتیب رفتار ملیت‌های گوناگون از یکدیگر متفاوت و قابل شناسایی می‌گردد.

^۱ عبدالحسین نیک گهر، مبنای جامعه‌شناسی (تهران: انتشارات رایزن، ۱۳۶۹)، ص. ۲۷۳.

در جای دیگر آمده است که کارکردهای فرهنگ عبارتند از:

۱. کسب غذا، لباس و پناهگاه.
 ۲. محافظت در برابر دشمنان و بلایای طبیعی [و غیر طبیعی].
 ۳. [ایجاد] نظم و مقررات در تمایلات جنسی.
 ۴. تربیت کودکان [به شیوه‌ای خاص آن فرهنگ].
 ۵. تقسیم کار و تبادلات.
 ۶. کنترل کج رفتاری‌ها.
 ۷. [تعیین] مشوق‌ها برای ایجاد انگیزش.
 ۸. توزیع قدرت و مشروعیت بخشیدن (قانونی کردن) آن.
 ۹. اولویت‌بخشی به ارزش‌ها و مفهوم بخشیدن به زندگی (در قالب مذهب) و.....
- به طور کلی فرهنگ هر جامعه در صورت تحقق کارکردها، در واقع بقا و تداوم خود را تضمین می‌کند و چنانچه یکی از این کارکردها با خلل مواجه گردد، طبیعتاً کارکردهای دیگر را نیز تحت الشعاع خود قرار می‌دهد. چرا که اجزای سیستم فرهنگی (متشکل از ارزش‌ها، هنجارها، باورها و....) همچون هر نظام دیگری در ارتباط متقابل با یکدیگر بوده و نقص و اشکال در یک بخش بر سایر بخش‌ها نیز تأثیر می‌گذارد. البته ایفای کارکردهای مزبور، بستگی به کیفیت و چگونگی فرهنگ دارد. به طوری که ممکن است فرهنگ یک جامعه با ویژگی‌ها و نقاط قوت خود، بهتر از فرهنگ‌های دیگر، از عهده ایفای کارکردها و نقش‌ها برآمده و موجب تقویت نظام اجتماعی و همچنین خود نظام فرهنگی گردد. اما در حالت عکس، با وجود ضعف در کارکردها، انسجام فرهنگی و اجتماعی نیز تضعیف خواهد شد.^۱

خاستگاه دین و فرهنگ

^۱. هایدت تراپی کیا، بررسی رابطه فرهنگ سازمانی و رضایت شغلی، پایان نامه کارشناسی ارشد (دانشگاه شهید بهشتی - دانشکده علوم تربیتی، ۱۳۷۷)، ص. ۲۶-۲۴.

به منظور روشن سازی نسبت دین و فرهنگ لازم است که به بحث درباره خاستگاه دین و فرهنگ پرداخته شود. اگر دین و فرهنگ یک آبشخور واحد داشته باشند، نسبتی خاص میان این دو برقرار خواهد شد و هر یک از دین و فرهنگ یاری گر دیگری خواهد بود. در این یاری رسانی اگر نقش و کارکرد دین و فرهنگ برابر باشد یا نقش یکی در رساندن به دیگری بیشتر باشد، یا اگر دین خاستگاهی متفاوت از فرهنگ داشته باشد، در این صورت منشأ پیدایش دین و فرهنگ متفاوت خواهد بود و در نتیجه نسبت دین و فرهنگ متفاوت خواهد شد.

برای نمونه اگر منشأ پیدایش دین، ترس انسان نخستین باشد و خاستگاه فرهنگ، نیاز انسان به زندگی اجتماعی، در این صورت دین و فرهنگ یک خاستگاه واحد نخواهند داشت و نسبت میان آنها چون نسبت میان دو چیز با یک خاستگاه واحد نخواهد بود. چنان که اگر خاستگاه نظام های فرهنگی به دین بازگردد، در این صورت نیز رابطه دین و فرهنگ مانند دیگر صورت ها نخواهد بود.

بنابراین برای روشن شدن نسبت دین و جامعه ناگزیر از بحث درباره خاستگاه دین و عرضه دیدگاه های گوناگونی که در این زمینه وجود دارد خواهیم بود.

خاستگاه دین

گروهی منشأ دین را ترس بشر نخستین، تعدادی حاکمان و زمامداران، عده ای جهل و نادانی، برخی وضعیت بد اقتصادی، بعضی سرکوبی غرایز جنسی، شماری فطرت انسان و قلیلی جامعه معرفی می کنند.

نظریه نخست: خاستگاه دین فطرت است.

بسیاری از اندیشمندان مسلمان، انسان را فطرتاً خداجو می شناسند و بر این باورند که فطرت انسان او را به دین رهنمون می سازد. برای نمونه، علامه طباطبایی که از جمله تفسیرنویسان و صاحب نظران برجسته و بنام شیعه است، خاستگاه دین را فطرت خداجوی

انسان می‌داند^۱ و برای اثبات درستی نظرگاه خویش از آیات قرآن سود می‌برد: «و اگر از آن‌ها بررسی چه کسی آنان را آفریده است، قطعاً می‌گویند: خدا. پس چگونه از عبادت او منحرف می‌شوند؟!»^۲

«و اگر از آن‌ها سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده؟ پاسخ خواهند داد خدا...»^۳.

علامه رحمته الله در این باره می‌نویسد: «اینکه اعتقاد به خدا همیشه در میان انسان‌ها وجود داشته است، ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که خداشناسی را فطری بشناسیم و نتیجه بگیریم که انسان با فطرتی که آفریدگار هستی در وجود او نهاده است، برای هستی آفریدگاری می‌شناسد».^۴ «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند».^۵

علامه رحمته الله در تفسیر آیه شریفه، از فطرت الهی انسان می‌گوید و اینکه فطرت منشأ دین است: «دین امری فطری است و در سرشت انسان گرایش به دین نهفته است و اینکه در آیه شریفه فطری بودن دین و جهل انسان در کنار هم قرار گرفته است، از آن جهت است که حقایق دین بر انسان پوشیده است».^۶

به باور ایشان انسان با مواجهه هر پدیده و رخدادی در پی شناسایی علت آن پدیده می‌رود و در نتیجه به پژوهش درباره جهان آفرینش و نظام حاکم بر هستی حرکت می‌کند و به این روش دلایل استواری بر وجود آفریننده هستی می‌یابد. بنابراین انسان از آن جهت که

^۱ سید محمد حسین طباطبایی (علامه)، خلاصه تعالیم اسلام، به کوشش خسروشاهی (قم: موسسه بوستان کتاب، چ پنجم، ۱۳۸۹)، ص. ۳۵.

^۲ «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ»؛ (زخرف، ۶۷)
^۳ «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَلِی الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (لقمان، ۲۵)

^۴ همان منبع، ص. ۳۲.
^۵ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (روم، ۳۰)
^۶ همان منبع، ص. ۳۲.

یک موجود عقلانی و منطقی است و از فطرت الهی برخوردار است در پی دین می‌رود و از نظم حاکم بر جهان هستی به وجود آفریدگار پی می‌برد.^۱

فطری بودن دین در میان شماری از اندیشمندان غربی نیز طرفدارانی یافته است. برای نمونه کارل گوستاو یونگ، پرآوازه‌ترین روانکاو قرن بیستم انسان را فطرتاً خداجو و خداپرست می‌داند. او در جای جای آثار گران سنگ خویش مانند «روانشناسی ضمیر ناخودآگاه» و «روان شناس و دین» از ناخودآگاهی می‌گوید که انسان را به سمت و سوی دین رهنمون می‌سازد.

پس از یونگ، ویکتور فرانکل بنیانگذار مکتب روان درمانی در کتاب «خدا در ضمیر ناخودآگاه» از فطرت انسان می‌گوید: «در واقع یک احساس مذهبی عمیق ریشه دار، در اعماق ضمیر ناخودآگاه (یا شعور باطن) هر انسانی، و همه انسان‌ها وجود دارد. در دو تا از کتاب‌هایم یکی به نام «انسان در جستجوی معنا» و دیگری، «معنا جویی» که در بالا بدان اشاره شد، شواهدی در تأیید نظریه‌ام ارائه داده‌ام مبنی بر اینکه این احساس (مذهبی) ممکن است به طور غیر منتظره‌ای، حتی در موارد بیماری روانی شدید، نظیر روان پریشی بروز نماید».^۲

بر اساس نظریه فطرت، خاستگاه دین همان فطرتی است که خداوند در وجود انسان به ودیعت گذاشته است. در نتیجه پدیدار شدن دین وابسته به وجود فرهنگ نیست و رابطه دین و فرهنگ از سنخ رابطه علت و معلول نیست.

نظریه دوم: خاستگاه دین فرهنگ است.

گروهی دیگر خاستگاه دین را فرهنگ می‌دانند و دین را به عنوان یک محصول فرهنگی معرفی می‌کنند. برای نمونه آگ برن و نیم کوف^۳، دین را یکی از سازمان‌های

^۱. سید محمد حسین طباطبایی (علامه)، تفسیر المیزان، جلد ۱ (تهران: موسسه نشر کلمه، ۱۳۷۶)، ص. ۷۳.

^۲. سید حسین هاشمی، «قرآن و آسیب شناسی ماهوی فرهنگ»، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی: ویژه قرآن و مهندسی فرهنگی، ۵۴ و ۵۵ (۱۳۸۷)، ص. ۱۵۳.

^۳. Eg Bern & Nymcov.

اجتماعی کهن می‌شناسند و افزون بر این مفاهیم، موضوعات و مراسم دینی را بسته به نوع جامعه‌ای که دین در آنجا شکل می‌گیرد، متفاوت با دیگر جوامع می‌بینند. امیل دورکیم،^۱ جامعه‌شناس برجسته غرب نیز خاستگاه دین را فرهنگ می‌شناسد. شماری از اندیشمندان مسلمان نیز دین را به عنوان یک محصول فرهنگی می‌شناسند و خاستگاه دین را فرهنگ می‌دانند.

برای نمونه، نصر حامد ابوزید در بخش‌هایی از آثار خویش، به خصوص کتاب «مفهوم النص»، قرآن را یک محصول فرهنگی می‌خواند. با این تفاوت که او ناسازگار با دیگر طرفداران نظریه دوم، دین را پس از شکل‌گیری، در فرهنگ تأثیرگذار می‌بیند.

نقد و بررسی

بر اساس آیات وحی، آورندگان دین افراد بسیار شایسته‌ای هستند که در اصطلاح، ایشان را پیامبر یا نبی می‌شناسیم. این افراد بیدارسازی فطرت انسان‌ها را بر عهده دارند و ایشان را به سمت و سوی دین رهنمون می‌سازند؛ چنانکه در سوره نساء می‌فرماید: «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان خدا، از وی اطاعت شود».^۲ همچنین در همان سوره می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر را».^۳ و در جای دیگر می‌فرماید: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آنچه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی».^۴ در جای دیگر چنین آمده است: «مردم یک دسته بودند (و تضادی در میان آن‌ها وجود نداشت. به تدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آن‌ها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد با آن‌ها نازل نمود تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند داوری کند».^۵

^۱. Emil Dorkhym.

^۲. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِنُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (نساء، ۶۴)

^۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (نساء، ۵۹)

^۴. «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»؛ (نساء، ۱۰۵)

^۵. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»؛ (بقره، ۲۱۳)

افزون بر دلیل یاد شده، آیه فطرت نیز دلیل بر نادرستی نظریه‌ای است که فرهنگ را خاستگاه دین معرفی می‌کند؛ «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند».^۱

خاستگاه فرهنگ

خاستگاه فرهنگ با بحث ماهیت فرهنگ و اصالت آن بسیار در هم تنیده است. شماری، اصالت فرهنگ را باور ندارند و فرهنگ را امری ثانوی و تبعی می‌دانند. در نگاه این گروه، خاستگاه فرهنگ همان نیازهای مادی و مسائل اقتصادی است. عده‌ای دیگر اصالت فرهنگ را پذیرا هستند و به هیچ روی به ثانوی و تبعی بودن فرهنگ رأی نمی‌دهند. این گروه در خاستگاه فرهنگ با یکدیگر اختلاف دارند. شماری از ایشان خاستگاه فرهنگ را فرا انسانی و انسانی می‌دانند، عده‌ای دیگر خاستگاه فرهنگ را نیاز انسان‌ها در تعامل با یکدیگر می‌شناسند و برخی دیگر خاستگاه فرهنگ را تعامل انسان‌های واقعی با یکدیگر معرفی می‌کنند و عده‌ای خاستگاه فرهنگ را در دین می‌جویند. بر همین اساس بهتر است به نسبت میان دین و فرهنگ پرداخته شود.

نسبت دین و فرهنگ

درباره نسبت میان دین و فرهنگ با توجه به نظریات گوناگونی که درباره خاستگاه آن دو وجود دارد، نظرات متفاوتی ارائه شده است. اگر خاستگاه دین، فطرت انسانی باشد، نسبت این دین با فرهنگی که خاستگاه آن نیازهای مادی و مسائل اقتصادی است، عین نسبت خاستگاه این دین با نظریه‌ای که خاستگاه فرهنگ را انسانی و فرا انسانی می‌شناسد نیست، چنان که این نسبت در صورتی که خاستگاه دین فرهنگ باشد و خاستگاه فرهنگ تعامل انسان‌ها با یکدیگر و...، همان نسبت صورت پیش نخواهد بود.

^۱. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (روم، ۳۰)

بنابراین اگر خاستگاه دین را فطرت بدانیم، نسبت میان این دین با فرهنگ با تمامی خاستگاه‌هایی که برای فرهنگ آمده است، نسبت جزء و کل خواهد بود و درست بر این اساس، شماری از جامعه شناسان دین را جزء معنوی فرهنگ می‌خوانند.

نتیجه آنکه اگر در بحث خاستگاه، حکم به فطری بودن دین کردیم، در این صورت دین حق دخالت در فرهنگ را دارد و می‌تواند فرهنگ سازی کند یا فرهنگ موجود را به پالایش در آورد؛ و اگر خاستگاه دین فرهنگ باشد، دین جزئی از فرهنگ خواهد بود و در بخش باورها قرار خواهد گرفت و حق دخالت در سر منشأ خویش را نخواهد داشت.

برای نمونه، به باور آنان که خاستگاه دین را فرهنگ می‌شناسند، در عصر عرب جاهلی مردم باورهای داشتند و در روابط خویش با یکدیگر از اصولی پیروی می‌کردند. این فرهنگ به دین جدید رخنه کرد و در آیات وحی جلوه کرد. برای نمونه، مجازات‌هایی که عرب جاهلی برای خلافکاران داشت در آیات وحی جلوه گر شد، چنان که رفتار ایشان در باب عقود و ایقاعات نیز در دین بروز و ظهور یافت و گاه تغییراتی در آن عناصر فرهنگی عرب جاهلی به وجود می‌آمد.

به باور این گروه، بسیاری از احکام دین اسلام با توجه به فرهنگ خاص عربی شکل گرفته است، بنابراین با دگرگونی فرهنگ، دینی که ناظر بر یک فرهنگ خاص است، نخواهد توانست در فرهنگ جدید تأثیر گذار باشد و فرهنگ جدید را تحت تأثیر خود قرار دهد.

با توجه به این موضوع، اگر در عصر جدید دین را یک امر فطری بشناسیم که به حق نیز چنین است، این دین می‌تواند و باید در فرهنگ دخالت کند؛ زیرا پیشینه فرهنگ نشان داده است که فرهنگ همیشه با فطرت انسان‌ها یا دست کم با آنچه به عنوان فطرت شناخته شده است، هماهنگ بوده است و یکی از منابع اصلی شکل‌گیری آن فرهنگ بوده است و هیچ گاه میان فرهنگ و فطرت انسانی ناسازگاری رخ نداده است. و اما اگر دین را محصول فرهنگ بشناسیم، در این صورت پر واضح است که دست کم در مرحله نخست شکل‌گیری دین، فرهنگ نقش بسیار برجسته‌ای خواهد داشت و دین یک محصول فرهنگی می‌نماید. اما همین دین در مراحل بعد می‌تواند با فرهنگ تعامل داشته باشد و تأثیراتی در فرهنگ بگذارد.

